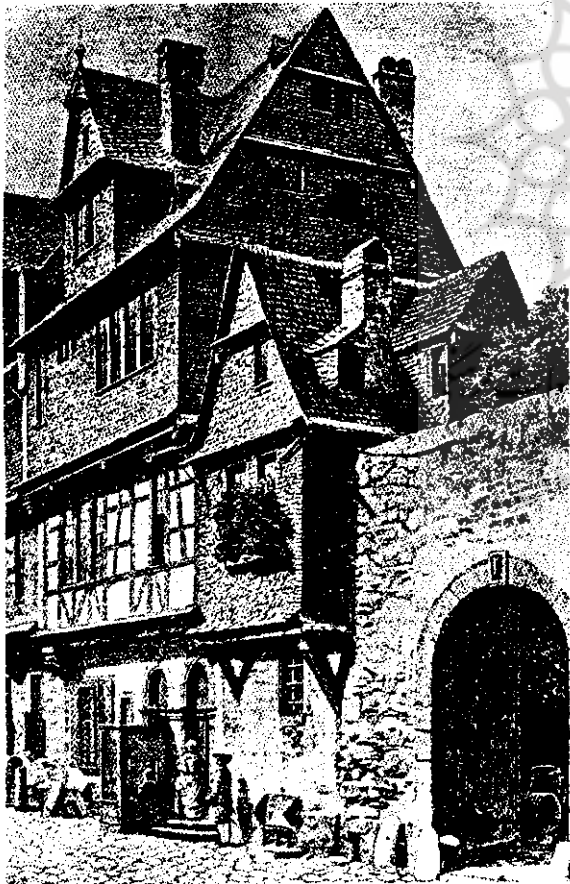


هجوم و نبرد دورانی از نتایج

همایون مقیمی

شیلر، خالق دون کارلوس و راهزنان

زادگاه گونه



● در اجتماع یونان باستان شرایط زندگی زنان بسیار طاقت فرسا و تحقیرآمیز بوده است و نمایشنامه‌های متعددی از جمله دواثر نمایشی آن زمان گواه بر وجود این وضع است: یکی نمایشنامه «مده» [مدیا] اثر اورپید که در آن گروه همسرایان عصیان «مده» را علیه زندگی برده‌وار زنان حتی تا مرحله جنایت مورد تأیید قرار می‌دهند.

دیگری نمایش «مجمع زنان» اثر آریستوفان است که به صورتی کمیک جامعه‌ای را تصویر می‌کند که در آن زنان برمسند قدرت نشسته‌اند. نمایشنامه «مده» در سال ۴۳۱ قبل از میلاد نوشته شده و دومی یعنی «مجمع زنان» در ۳۸۰ قبل از میلاد یعنی چهل سال بعد از آن و امروزه اگر بحث اعاده حقوق زن به میان آید نمایش «مجمع زنان» زودتر مورد توجه قرار خواهد گرفت. بنابراین می‌توان سؤال کرد که از این دواثر کدامیک انقلابی‌تر است؟ به یقین می‌توان گفت که مسئله قدرت و حقوق زنان [که آریستوفان با آن صراحت و روشنی طرح کرده بود] دیگر در آن زمان مسئله حاد روز به حساب نمی‌آمده است به عکس لعن و نفرینهای گروه همسرایان در نمایش «مده» شدت و سنگینی یک اضطراب روشن و ملموس را بیان می‌کند.

در این تراژدی مضمون بیگانگی و بی‌اعتباری زن را در جامعه مردان آنچنان به روشنی می‌بینیم که در قرن حاضر نیز مسئله روز به شمار می‌آید. «مده» زنی که از دیار خود دور افتاده و زیر یوغ قوانین و سنت‌های افتاده است که متعلق به وطن او نیستند به صورت سمبل جادوانه محرومیت زن در جامعه مردان در آمده است.

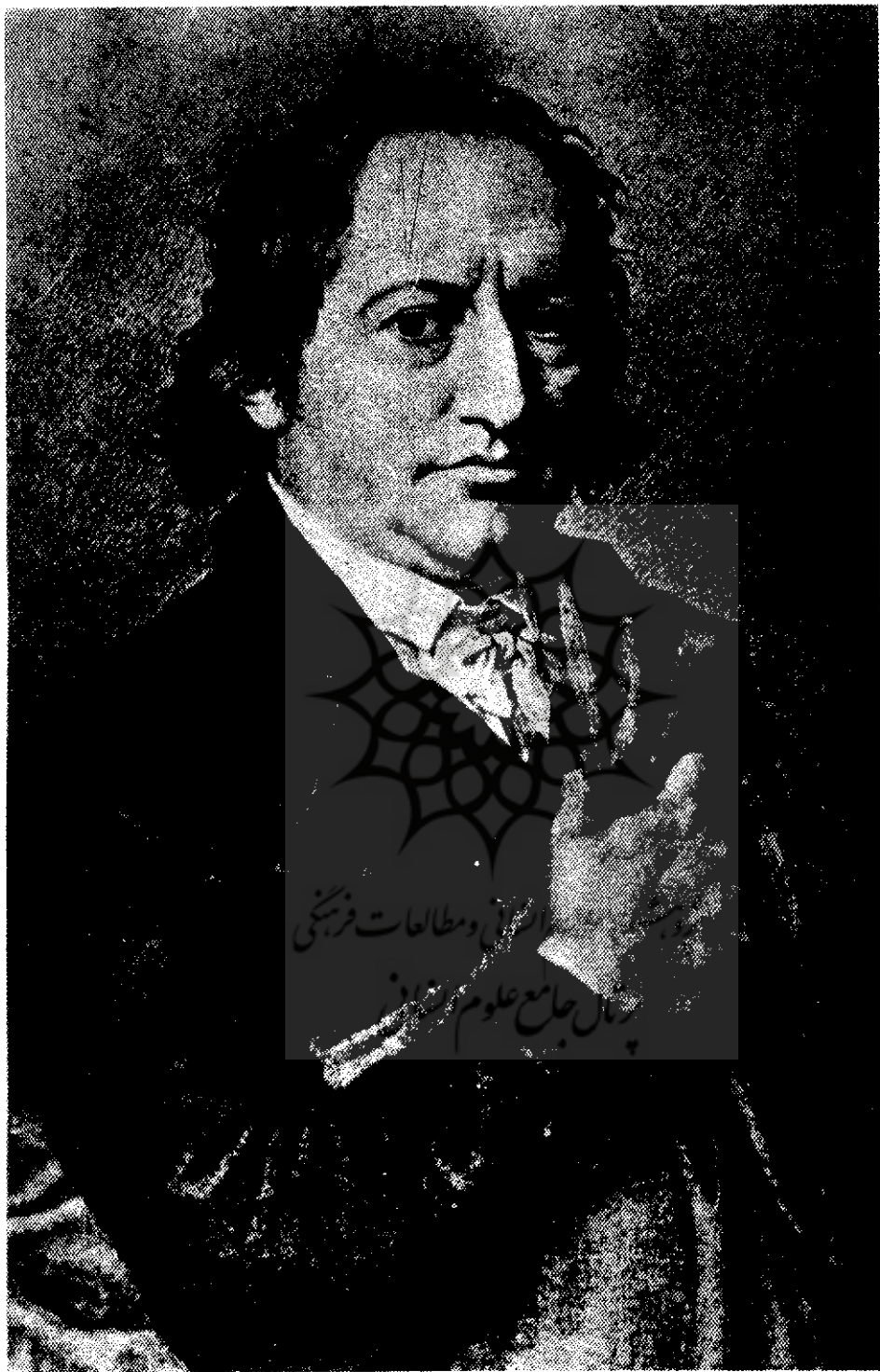
در جریان تظاهرات ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه به وضوح دیده می شد که دانشجویان رشته های دراماتیک و هنرمندان تئاتر از یک لحاظ از خشونت اقدامات و حرکات انقلابی ناراحت بودند زیرا خود را از متون و حتی مضامینی که بتوان در زمینه تئاتر به خاطر انقلاب مورد بهره برداری قرار داد محروم می دیدند. اطلاعات آنان در هنر تئاتر هیچ کمکی به حالشان نمی کرد و تمام سعی آنان اگرچه به جایی نرسید این بود که نگذارند تئاتر به کلی از همگامی با انقلاب به دور ماند.

اگر ما توجه خود را منحصرآ به آن لحظه معینی معطوف کنیم که بنیان جامعه به یکباره فرو ریزد در حقیقت نخواهیم توانست در عالم تئاتر نمایشنامه ای را به عنوان مثال ذکر کنیم که تاثیری این چنین تعیین کننده داشته باشد و بدون شک علل حوادثی که تاریخ را ورق زده اند فی المثل سقوط باستیل را نباید در قلمرو تئاتر جستجو کرد. اما اگر با این توضیحات نتوانیم تئاتر انقلابی را تئاتری به شمار آوریم که موجب انقلاب میشود لااقل می توان گفت که این تئاتر زمینه انقلاب اجتماعی را تا حدی از نظر روحی و ایدئولوژیک فراهم می کند و همین خود تاثیر واقعی این نوع تئاتر را در بنیان اجتماع نشان می دهد. بر همین قیاس امروزه «تئاتر انقلابی» را نباید در میان آن نمایشهای ابتدائی و سطحی جستجو کرد که در آن بازیگران بلندتر فریاد می کشند و علیه دیکتاتوری یا جنگ و یتنام شعار می دهند.

«هجوم و نبرد» دورانی از یک تئاتر انقلابی

در زمان یوهان کریستف فریدریش فون شیلر





گفته — حدود سال ۱۸۰۰

(۱۸۰۵-۱۷۵۹) ادبیات وارد دوره و مرحله‌ای گردیده بود که به دوره «هجوم و نبرد» یا «طوفان و طغیان» معروف گردیده است و در حقیقت آن را «عهد رستاخیز شعر و ادب و معنی» در آلمان دانسته‌اند. در سرتاسر آن سرزمین و سرزمینهای آلمانی زبان عده بسیاری ستارگان فروزان قدر اول و دوم در آسمان علم و معنی و هنر و ادب و حکمت طالع و نور افشان گردید که کمتر در دنیا نظیر سابقه‌ای برای آن می‌توان یافت و اسامی فلاسفه و نویسندگان و شعرا و موسیقی‌پردازهای بزرگی از قبیل: کانت، شلینگ، هومبولد، گوته، شیلر، لسینگ، هردن، و یلاند، کلوپشتوک، بتهوون، موزار، گلوک، شوبرت و غیره را که امروز در اغلب نقاط عالم ورد زبان خاص و عام است نمونه‌ای از آن رستاخیز عظیم می‌توان شمرد.

نکته لطیف آنکه شیلر اولین نمایشنامه خود را که همان «راهزنان» باشد وقتی نوشت که هیجده یا نوزده سال بیشتر از سنین عمرش نگذشته بود نمایش «راهزنان» در تماشاخانه شهر «مانهایم» با کامیابی شایانی مواجه گردید ولی چون خود مولف جوان در شب اول نمایش برای حضور در تئاتر از مدرسه بدون اجازه گریخته بود به پانزده روز بازداشت محکوم گردید.

«راهزنان» اولین حلقه‌ی یک سلسله نمایشنامه‌هایی است که معرف روح پاک و ضمیر تابناک شیلر می‌باشد و همه از طبع عاصی و طغیان خیز و احساسات سرکش و دادخواهی فطری و فضایل طلبی ذاتی او حکایت می‌کند و جوان رشیدی را نشان می‌دهد که با قلبی آکنده از آرزوی خدمتگزاری و جانبازی در راه کمال و

آدمیت و رادمری مانند پهلوانان افسانه‌ای و اساطیری با سلاح خامه و زبان وارد میدان گردیده و مبارزه‌اش علیه استبداد سرتاسر کشور آلمان را مستوجه او ساخته است. اما در باره «هجوم و نبرد». «هجوم و نبرد» در آغاز کار عنوان نمایشنامه‌ای بود از آثار شاعر آلمانی «کلینگر» نام که در شهر فرانکفورت به دنیا آمده بود و در آن شهر در عهد کودکی رفیق و هم بازی گوته بود و در سال ۱۸۳۱ وفات یافت. این نمایشنامه در سال ۱۷۷۷ یعنی زمانی که شیلر هیجده سال داشت تألیف یافته بود و این زمانی است که نویسندگان بزرگ از قبیل: ولتر و روسو و دیدرو و مونتسکیو و بومارشه که به «پدران انقلاب» معروف شده‌اند آتش عصیان را در زوایا و خفایای وجود ملت فرانسه روشن ساخته بودند و این آتش پس از آنکه مدتی در زیر خاکستر نارضائی و انزجار خانه کرده بود یک دفعه در اواخر قرن ۱۸ با شدتی که در تاریخ بی نظیر بود زبانه کشید و به اسم انقلاب فرانسه دنیائی را متوجه صحنه‌های نوظهور و خونینی نمود که خسیر آن هر روز در اطراف عالم منتشر می‌گردید. آلمان نیز مانند سایر ممالک مجاور فرانسه در دهانه آن تنور سوزان قرار گرفته بود و با مراقبت هرچه تمامتر نگران جریان انقلابی بود و امیدوار بود که دامنه این حریق فیض بخش و استبدادکش عاقبت به خاک آلمان خواهد کشید ولی انقلاب عظیمی که در فرانسه رنگ سیاسی و اجتماعی گرفت و دنیائی را زیر و رو ساخت در خاک سرد و آرام آلمان پا از دایره ادبیات بیرون نهاد. نهضت جدید «هجوم و نبرد» که اساسش

رویه‌مرفته بر مخالفت شدید با عادات و رسوم اجتماعی و دشمنی با «راسیونالیزم» و لطف‌داری از احساسات طبیعی و عواطف درونی انسان بود در حقیقت با نوشتجات «روسو» به آلمان آمده بود و در ادبیات آلمان رسوخ و نفوذ بسیاری پیدا کرد.

هردر، گوته و شیلر در عهد جوانی و در مرحله نخستین تجلیات فکری و ادبی خود طرفدار و مروج «هجوم و نبرد» گردیدند ولی بعدها بیشتر اصول آن را انکار و تکذیب کردند: منتقد معروف فرانسوی «ادمون ژالو» در کتابی که در باره گوته نوشته در مورد صحبت از «هجوم و نبرد» و نارضائی و سرپیچی و طغیان نویسندگان و شعرائی که میدانداران این طریقه بودند چنین می نویسد:

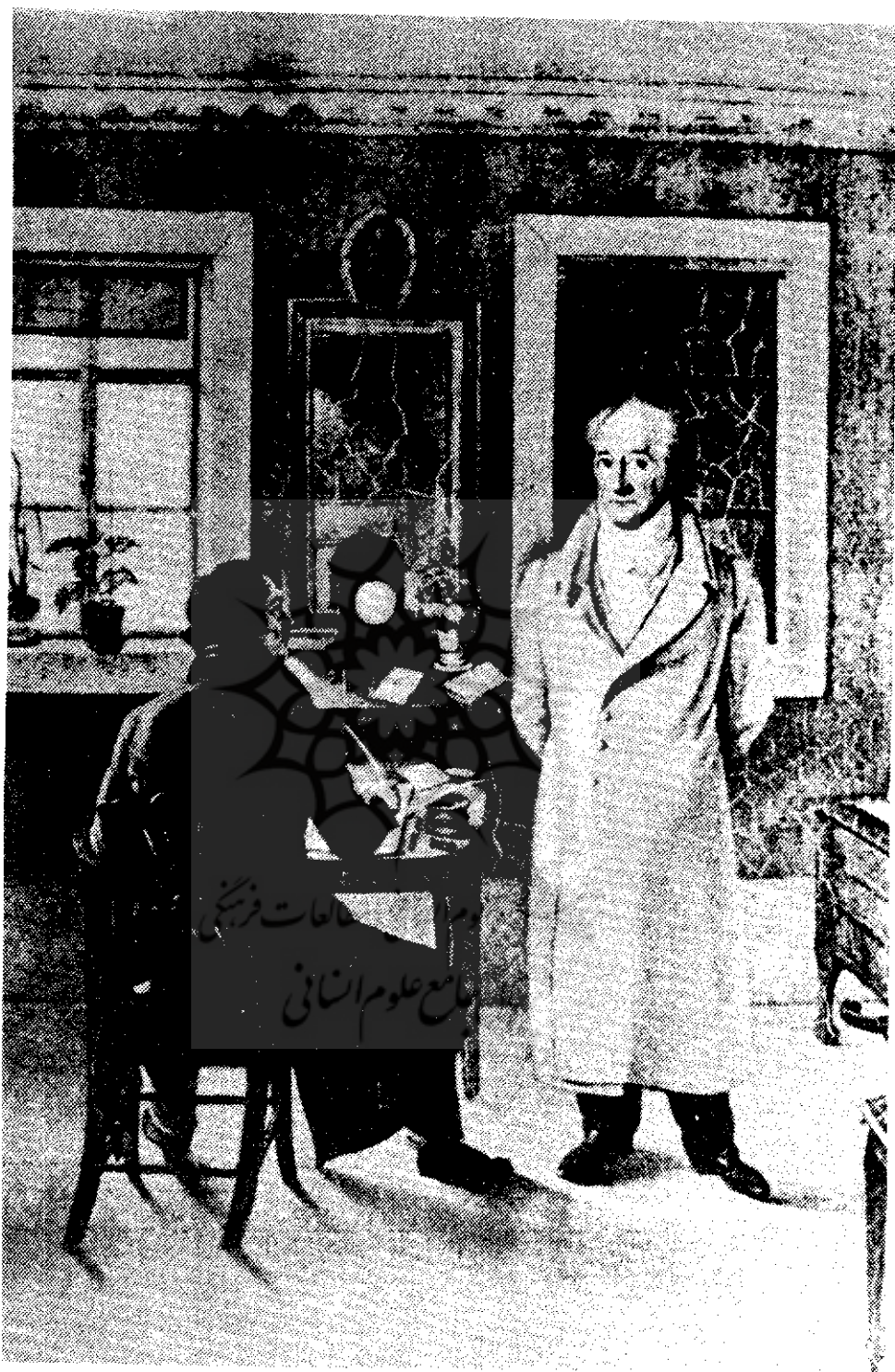
«چون آنها در راهی که در جلوی پای خود می دیدند نمی توانستند جلو بروند تقصیر را به گردن هئیت جامعه می انداختند».

چه این قضاوت راست باشد و چه دروغ جای شک و شبهه نیست که همان عللی که موجب انقلاب در فرانسه گردید زمینه این انقلاب و عصیان ادبی را نیز در آلمان فراهم ساخت. کسی که در ترویج این طریقه پیشقدم اساسی به شمار می آمد «هردر» پسر پارچه‌فروشی بود که دو سال پیش از شیلر وفات نمود. او مؤلف کتاب مشهور «عقاید و نظریات ارباب فلسفه‌تاریخ نوع بشر» است و از نوابغ درجه اول آلمان به شمار می آید. طرفداران «هجوم و نبرد» در راه آزادی احساسات و برگشت به طبیعت و حقوق غیر محدود شخصیت سخت مبارزه می کردند و در راه رسیدن به مقصود از

هیچگونه اغراق و مبالغه و افراطی مضایقه نداشتند و در طی آن دوره در اطراف خاک آلمان و در بین آلمانی زبانها شعرا و نویسندگان بزرگی ظهور نمودند و هر چند تمام آنها به درجات مختلف طرفدار و مروج «هجوم و نبرد» بودند ولی هر دسته دارای صفات و امتیازاتی بود که بیشتر به همان دسته اختصاص داشت و هر چند اغلب شعرا و نویسندگان آن دوره خود را «نابغه» می شمردند و به همین ملاحظه آن دوره را «دوره نوابغ» هم خوانده‌اند ولی در میان آنها چند تن نابغه حقیقی نیز پیدا شد. پروس شرقی مرکز اهل نظر گردید و «هامان» (۱۷۳۰-۱۷۸۸) ورد زبانش این بود که «شعر زبان مادری نژاد انسانی است». بعدها همین «فورمول» اصل و اساس تعلیمات شاگرد هموطنش «هردر» (۱۷۴۴-۱۸۰۳) گردید. عقاید و نظریات «هردر» در باب شعر و شاعری و اهمیتی که به ترانه‌های محلی و تصنیفهای ملی میداد در تمام آن دوره تاثیر فوق الوصف داشت و می توان او را به استحقاق بانی و موسس واقعی ادبیات آلمان شمرد.

«هردر» مجموعه بسیار گرانبھائی از تصانیف ممالک مختلفه را جمع آورده تمام را به زبان آلمانی ترجمه نمود و در میان نویسندگان و ارباب ادب آلمان اولین کسی است که در آثار شکسپیر و هومر یونانی از لحاظ روانشناسی و مندرجات تورات از نظر شعر و شاعری تحقیق و تتبع عالمانه به عمل آورد.

دسته دیگر از شعرا و نویسندگان آلمانی که مرکزشان در شهر گوتینگن بود و مشهورترین آنها را «هولتی» (۱۷۴۸-۱۷۸۶) باید دانست



نگاره در حال دیدیکه کردن به منشی

سخت فریفته و دل‌باخته اشعار کلو پشتوک بودند و در اقتداء و تاسی به او در ستایش و پیروی از طبیعت سعی وافر داشتند.

گروه دیگری وجود داشت که آنها را گروه و دائره یوهان و لفانگ فون گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) خوانده‌اند. مرکزی‌ها به قول بعضی از مورخین ادبیات آلمان ستاد ارتش این گروه ابتدا در شهر استراسبورگ بود و بعدها به شهرهای فرانکفورت و دارمشتاد انتقال یافت. این جماعت طبیعت را به نوع دیگری تفسیر و تعبیر می‌کردند و می‌گفتند طبیعت قبل از هر چیزی عبارت است از «قوه خلاقه» و «حقیقت شخصیت» و از اینرو شخصیت را مافوق هر حد و حصری می‌پنداشتند و به همین ملاحظه در باره شکسپیر و آثار او اعتقاد و احترام وافری داشتند چنانکه گوته که سردسته این گروه بود در گفتگوهای مشهور خود با «آکرمان» در صحبت از تئاتر و شکسپیر چنین می‌گوید:

«... فکر شکسپیر هرگز متوجه صحنه تئاتر نبود چون صحنه تئاتر برای عواطف مرد بلند اندیشه زیاد تنگ بوده است. شکسپیر در عالم معنی زیاد ثروتمند و زیاد تواناست. آدمی که قدرت خلاقیت داشته باشد باید در هر سال فقط یک نمایشنامه از نمایشنامه‌های او را بخواند والا بیم آن می‌رود که در آن دریا یکسره مستغرق گردد.»

دسته دیگر از نویسندگان و شعرای این دوره از ساکنین ایالت «شواب» بودند و شیلر نیز از جمله آنها به شمار می‌آید. آثار این دسته بیشتر جنبه سیاسی و اجتماعی و صبغه ملی دارد. از این دسته‌ها گذشته در میان سوئیسیهای آلمانی

زبان هم در همان دوره چندین تن از نویسندگان و شعرای معروف پیدا شدند که مشهورترین آنها «لاواتر» بود که آثارش از لحاظ جنبه عرفانی از آثار دیگران متمایز است.

باید دانست که صفات و خصوصاتی که ذکر آنها گذشت هر چند معرف و ممیز اساسی هر یک از دسته‌های ادبی مخصوصی است ولی انحصار به آن دسته نداشت و چه بسا که احیاناً و جست‌وجو گریخته در آثار شعر او نویسندگانی نیز که به گروه و دسته‌های دیگر بستگی دارند دیده می‌شود.

گرچه عمر دوره «هجوم و نبرد» طولانی نبود و چنانکه گذشت بحبوحه آن از پانزده الی بیست سال تجاوز ننمود ولی تاثیر آن بازمندی در ادبیات منشور از رمان و قصه و داستان باقی مانده و محسوس بود.

پس از سپری شدن دوره «هجوم و نبرد» و طلوع قرن ۱۹ برای ترقی و تکامل ادبیات آلمانی زمینه از هر جهت حاضر بود و در آن دوره نویسندگان و شعرای بزرگی با هم یا با فاصله زمانی اندکی قدم به منصفه ظهور نهادند که دارای شهرت عالمگیر گردیدند و به همین ملاحظه قرن ۱۹ را دوره طلایی ادبیات آلمان خوانده‌اند. بزرگترین آنها را باید «ویلاند» (۱۷۳۳-۱۸۱۳) و «هردر» و «گوته» و «شیلر» دانست که اولی را «ولتر آلمان» خوانده‌اند و دومی چنانکه گذشت مؤسس ادبیات عهد جدید آلمان محسوب می‌گردید و «گوته» همان نویسنده بزرگی است که «فاوست» را نوشت و یکی از بزرگترین شاهکارهایی است که از فکر و مخیله انسانی تراوش نموده است و «شیلر» از



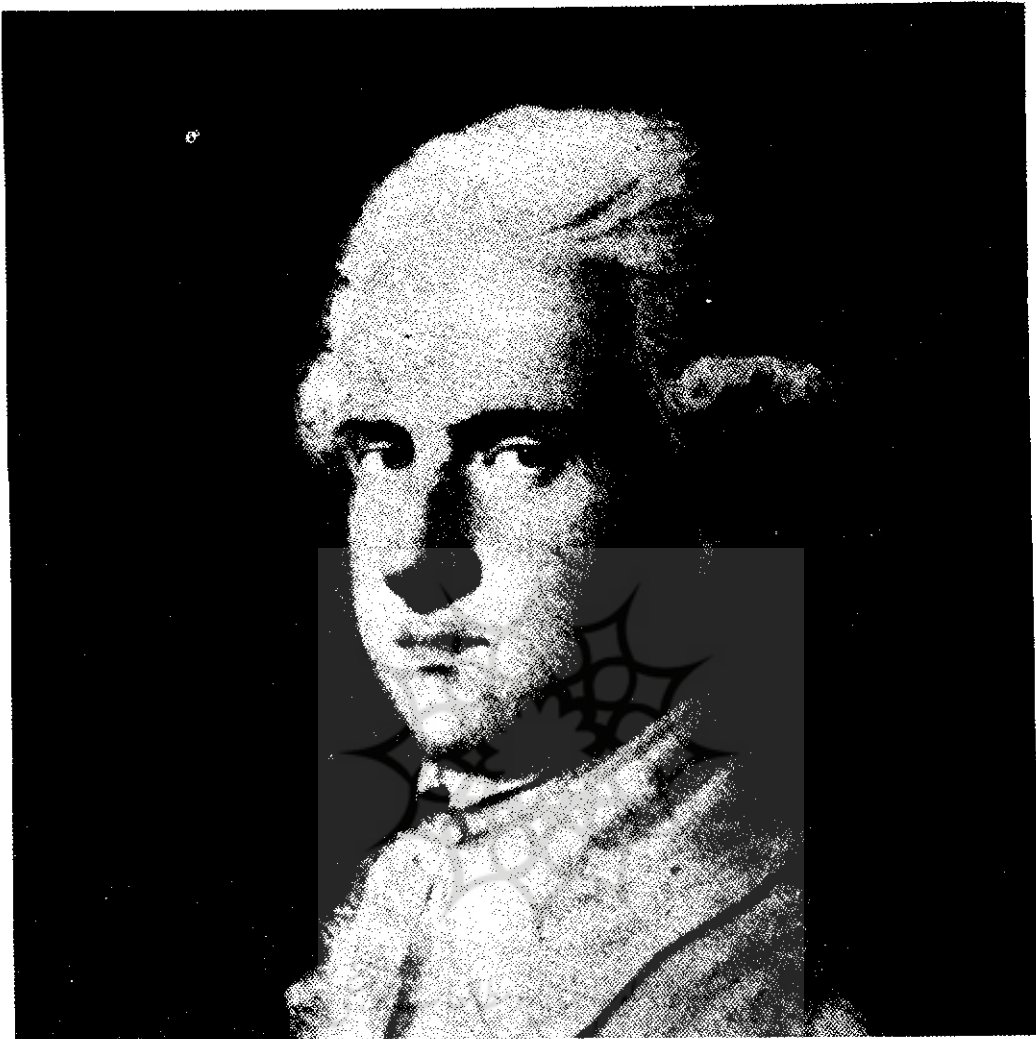
هردیر- شاعر همزمان گوته و شبلر

رتال جامع علوم انسانی

پیدا کرده وحس حقیقت جوئی و جمال پروری در میان مردم آن سرزمین نشوونمایی یافته بود ولی رو بهمرفته نویسندگان عموماً اعتنای کافی به اوضاع و احوال سیاسی مملکتشان نداشتند و هرچند اوضاع سیاسی و اداری بی نهایت وخیم و درهم و برهم و ناگوار بود کسی در فکر تعلیم و تربیت ملت نبود و شاهزادگان و اولیاء دولتی و حکومتی به دست خود ملک و ملت را روز به روز

شعراى طراز اول عالم به شمار مى آید و نمایشنامه های او در اقطار کره زمین شهرت به سزا دارد.

یکی از علل و اسباب ظهور دوره «هجوم و نبرد» را باید اوضاع سیاسی و حکومتی و اداری ممالک آلمانی زبان در آن زمان دانست. گرچه در آن اوقات زبان آلمانی کم کم تجزیه و تحلیل شده و ملت آلمان رفته رفته با افکار جدید آشنائی



دوک شارل اگوست - دوک و ایمار

رتال جامع علوم انسانی

«طوفان و طغیان» معروف است. بسیاری از نویسندگان و شعرای جوان این دوره را، این طوفان کوتاه لیکن دامنه دار همچون گردباد بلند کرد و بالا برد و سپس به گوشه فراموشی افکند. لیکن «گوته» پس از فرو نشستن گردباد همچنان در مقام خودپای برجا مانده بود و پیوسته بنابر قانون وجودی خود پیش می رفت.

جوانان این دوره که عصر آنها به عنوان دوره

به گرداب اضمحلال و هلاک نزدیکتر می ساختند. شاهان و شاهزادگان با رعایای خود به استبداد رفتار می کردند و آزادیهای قدیمی افراد را زیر پا می گذاشتند و کار به جایی کشیده بود که می توان گفت استبداد مطلق را قانون مطلق و کلی خود قرار داده بودند.

«گوته» نیز در دوره جوانی خود در گردباد نهضتی واقع بود که بنام «هجوم و نبرد» یا

آفرینندگی نیز بر سر زبانها افتاد بر این عقیده بودند که در انسان فقط نیروی آفریننده را باید تقدیر کرد نه شخص او را. انسان کهنه و عتیق را باید از درون او بیرون انداخت و آدمی نوبا آن چنان زیبائی و بزرگی که برازنده مقام اوست در او برپا ساخت. جوانان این نهضت به زندگی هشدار می دادند که هرگونه آسایش طلبی به کنار، هرگونه خانه نشینی و گوشه گیری به دور!

سیر و سیاحت بی آزارش از جمله صفات مردمی بود که خود را به نهضت «هجوم و نبرد» پیوسته بودند و در میان خودشان هم کسی را بیش از همه نماینده نهضت می دانستند که بیش از دیگران کسر حدود می کرد یعنی از حد بیرون می رفت و از خود بی خود می شد. آئین پرستش شخصیت آفریننده در تمام مراحل و صور آن مورد توجه بود. هر کس ژرفتر متأثر می شد و بیشتر اشک شوق می ریخت و بیشتر احساسات رقیق داشت هم او بیشتر به اصول این مکتب تحقق داده بود. در نظر چنین کسی هیچ فغان و فریادی برای بیان عشق کافی نبود، فغان عشق هر چه بیشتر و بلندتر بهتر!

احساسات رقیق بنا بر عقیده ایشان باید بدن آدمی را سرتاسر ازین موی تا سرانگشتان به لرزه اندازد. «گوته» جوان نیز در یکی از همین جذبه های احساسات می گوید: «ای سرچشمه کهن طبیعت کجائی تا از فیضان تو سیراب بشوم تا آسمان را حس کنم و زندگی را با نوک انگشتان خود مجسم سازم».

برای این طوفانیان هیچگونه پیوستگی و تعلق معنی نداشت. به زبان حال می گفتند:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
نه زناشوئی، نه بچه، نه خانه! از همه باید
برید از همه باید گسیخت. از همه باید گریخت.
گر همه با جبر و زور! تنها در آغوش طبیعت باید
افتاد.

در سرمستی ناشی از عصیان اخلاقی و اجتماعی، نهضت رمانتیک از تقدس «کلوپشتوک» و عواطف لطیف «کسنر» به جانب فردیت گرائی مقرون به بی حرمتی «هجوم و نبرد» [اشتورم اون درانگ] سرازیر شد.

اشراف منشی خشک در باره اصول و قواعد جزمی و روبه زوال واعظان، سودجویی ملال آور طبقه بازرگان، شیوه های خسته کننده کارکنان دستگاه اداری، علم فروشی پرتظاهر عالم نمایان همه اینها در جوانان آلمانی که به توانائی خود واقف و از جا و مقام محروم بودند احساس ناراحتی شدید ایجاد کرد.

آنها به فریاد «روسو» برای طبیعی بودن و آزادی گوش می دادند ولی برای «اراده عمومی» وی ارزشی قائل نبودند. آنان با «روسو» در مردود داشتن ماتریالیسم، عقل گرائی [راسیونالیسم] و جبریت و با «لسینگ» در ارجح داشتن بی قاعدگی با روح شکسپیر به پیروی از سبک و شیوه کلاسیک «کرنی» و «راسین» هم عقیده بودند. جوانان آلمانی از ظرافت طبع «ولتر» خوششان می آمد ولی عقیده داشتند یکی از موارد شایان توجهی را که «ولتر» نادیده گرفته است کشف کرده اند. شورش مستعمرات آمریکائی علیه انگلستان آنها را به هیجان آورده بود. اصحاب «هجوم و نبرد» سرمستی ناشی از



خانه فاطمی گزته

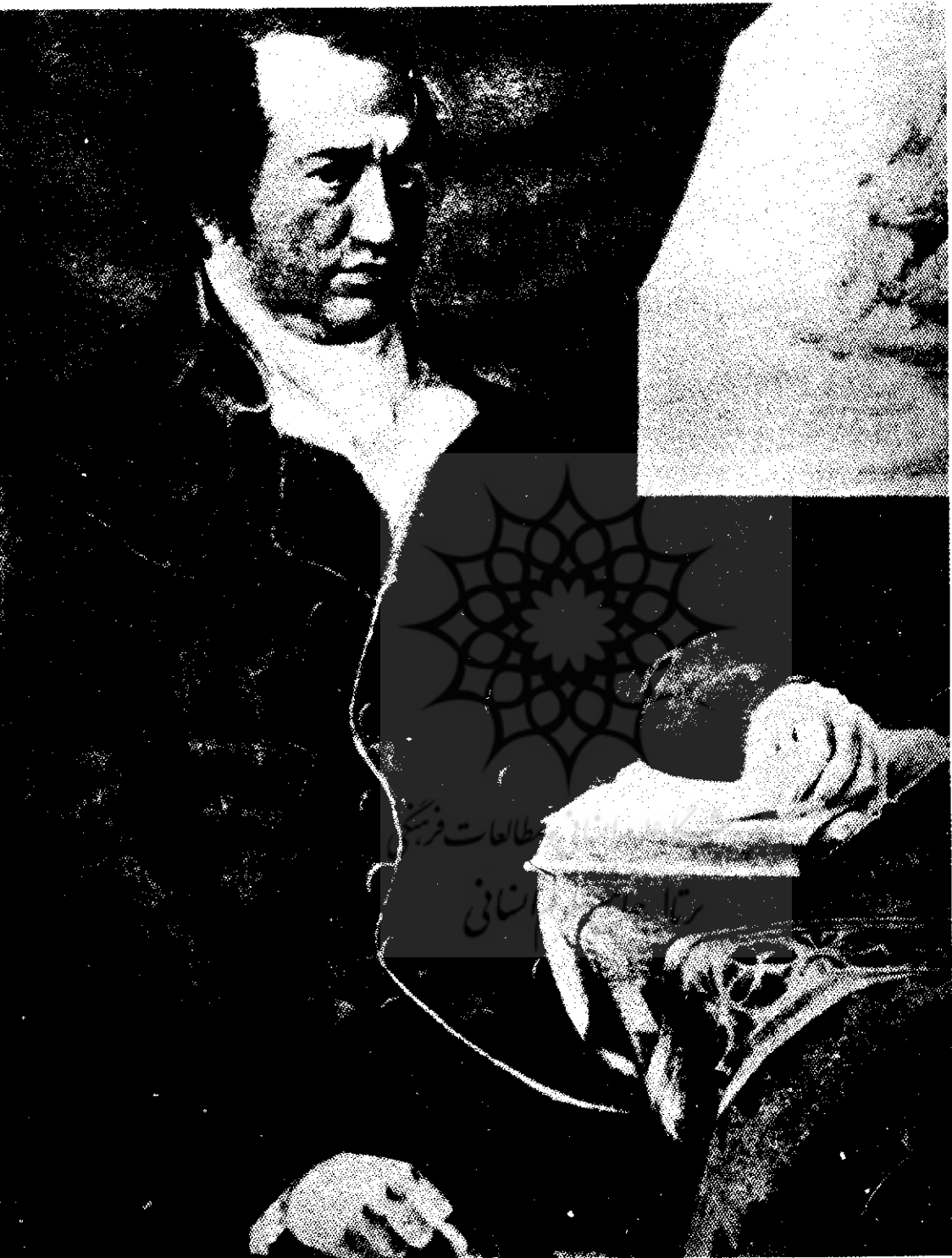
آثار جسمانی نوجوانی و بیداری فکری را احساس می کردند و از تسلط سالخوردهگان بر جوانان و دولت بر روح افراد که بختک وار سنگینی می کرد عمیقاً اظهار اندوه می نمودند. آنها به طور کامل طالب اصالت، تجربه مستقیم و آزادی بیان بودند و بعضی از آنها اعتقاد داشتند که نبوغشان آنها را از قانون معاف می داشت. احساس آنان این بود که عامل زمان به سود آنهاست و آینده نزدیک شاهد پیروزی آنها خواهد بود. گوته می گفت: «آن دوران که «یوهان مرک» و من جوان بودیم دوران خوبی بود.»

بعضی از شورشیان با به مبارزه برخاستن علیه رسوم متداول در زمینه البسه و برقرار کردن رسوم خود به جای آنها فلسفه خود را بیان می داشتند. «گوته» با نوشتن نمایشنامه «گوتس فون برلینشینگن» از پدران نهضت «هجوم و نبرد» به شمار می رفت و در سال ۱۷۷۴ اثرش بنام «ووتر» پرچم پیروزی این نهضت شد. شیلر با اثر خود بنام «راهزنان» به این نهضت پیوست ولی طولی نکشید که این صاحبان روحهای درهم پیچیده و در حال تکامل مبارزه را به امید جوانان پر حرارت تروولی کم ریشه تررها کردند.

«یوهان مرک» یکی از بانیان و پیشروان نهضت بود. او از همه جهات ظاهری، عاقل و نیرومند بود، به دانشگاه رفت در دربار هس-دارمشتات شخصیتی مطلوب گردید در ارتش صندوقدار کل شد و به تیزهوشی و توانائی عمل شهرت یافت. «گوته» در سال ۱۷۷۱ با وی آشنا شد و به نحو مطلوبی تحت تأثیر قرار گرفت و با او و «هردر» در اداره یک نشریه انتقادی نشریه فضیلا فرانکفورت همکاری می کرد و به همین

علت در آغاز به این شورشیان «فرانکفورتی ها» می گفتند.

«مرک» که با تجارت و سیاست آشنا بود به هنگام سفر در آلمان و روسیه خودخواهیهای صاحبان ثروت، زندگی خسته کننده در بارها و استثمار دهقانان را مشاهده کرد و مورد هجو قرار داد. چون خود را از اصلاح این اوضاع عاجز می دید تلخکام و نسبت به نوع بشر بدبین و بی اعتنا شد. «گوته» او را «مفیستوفلس مرک» می خواند و خود و «مرک» را نمونه هائی برای نقشهای اول «فاوست» قرار داد. ناکامی در کسب و کار و بدبختی در ازدواج استقرار فکری «مرک» را برهم زد. او مقروض شد و دوک «ساکس وایمار» به خواهش گوته وی را از این قروض نجات داد سرانجام «مرک» دچار مالیخولیای مداوم شد و در سن پنجاه سالگی خود را کشت (۱۷۹۱) از این حزن آوترتر سرگذشت «راینهولدلتس» است. او فرزند یک کشیش لوتری در «لیوونا» بود و بر اثر فشار و تاکیدی که در کودکی بر اصول و عقاید مربوط به گناه او شده بود اعصاب ضعیف و خلق و خوی قابل تهییجش تحت تأثیر قرار گرفت. شنیدن دروس «کانت» در کوبینگسبرگ برای مدتی به وی کمک کرد. «کانت» او را با نوشته های «روسو» آشنا نمود و طولی نکشید که «لنتس» در باره «هلوئیز جدید» به عنوان بهترین کتابی که تا آن موقع در فرانسه چاپ شده بود صحبت می کرد. در استراسبورگ با گوته آشنا شد، خصوصیات مثبت اخلاقی «گوته» او را مسحور نمود. از نظر تفکر و سبک از او تقلید کرد و اشعاری چنان شبیه به اشعار گوته نوشت که آنها در بعضی از چاپهای آثار گوته



گروه - حدود سالهای ۹۵-۱۷۹۲

گنجانده شدند.

این رمان آنارشسیسم، نیهیلیسم، کمونیسیم و فاشیسیسم و بی‌اعتنائی به اخلاقیات و نیل کسب قدرت را در جشن و سروری از لذت طلبی و جنایت یکجا جمع کرده بود.

در گردباد آشفته نهضت ادبی آلمان پاره‌ای از اندیشه‌های حاکم بر دیگران به این نهضت کیفیتی خاص و نفوذ بخشیدند. بیشتر رهبران آن از طبقه متوسط بودند و عصیان خود را به عنوان اعتراضی علیه امتیازات خانوادگی و تفرعن صاحبان مقام آغاز نمودند. آنها همه متفق القول بودند که باید نسبت به وضع دهقانان توجه و همدردی نمود و کمال مطلوب را در خصوصیات اخلاقی آنها جستجو کرد. آنها از زنان می‌خواستند که از مد پرستی و البسه عجیب خود و از احساساتی بودن دست بکشند.

آنها به مذهب اعتقاد داشتند و آن را به عنوان الهامی الهی توصیف می‌کردند و طبیعت را با خداوند یکی می‌دانستند و نتیجه‌گیری می‌کردند که طبیعی بودن یعنی الهی بودن. آنها افسانه قرون وسطائی «فاوست» را به عنوان نشانه عطش فکری و جاه‌طلبی سوزانی که کلیه موانع سنن، رسوم، اخلاقیات یا قوانین را درهم می‌شکنند می‌دانستند. به این ترتیب بود که «مالرمولر» مدتی قبل از گوته نمایشنامه‌ای تحت عنوان «فاوستس لجن» نوشت و در آن گفت: «علت این امر آن بود که من در همان ابتدا وی را به عنوان مردی بزرگ شناختم که همه قدرتهای خود را احساس می‌کند، افساری را که سرنوشت بر او زده است حس می‌کند و کوشش دارد آن را به دور افکند و شهامت آن را دارد آنچه را که مانع راه وی می‌شود به کناری افکند».

یکی از نمایشنامه‌هایش به نام «سربازان» تبعیضات طبقاتی و زندگی طبقه متوسط را به تندی مورد هجوم قرار داد. شخصیت اصلی این نمایشنامه دختری از طبقه متوسط است. «لنتس» که خود ثبات لازم را برای یافتن جای پای مطمئنی در زندگی نداشت از شغلی به شغل دیگر و از شکستی به شکست دیگر روی آورد، دچار جنون روانی شد، چندین بار دست به خودکشی زد و دست آخر دیوانه از دنیا رفت (۱۷۹۲) «ماکسیمیلیان فون کلینگر» از میان اصحاب «هجوم و نبرد» از همه زیرکتر بود. او دنیا را محکوم داشت و در آن مقامی والا یافت. در نمایشنامه‌های خود لحنی تند و خشن پیش می‌گرفت و مسئول اداری دانشگاه «دور پات» شد. او همه گونه خوشیهای جوانی را نمود و ۷۹ سال هم زنده ماند.

مشهورترین نمایشنامه کلینگر به نام «حمله و تلاش» (۱۷۷۶) که به سن ۳۴ سالگی نوشته شده نام وخلق و خوی خود را به این نهضت بخشید. این نمایشنامه عصیانگران اروپائی را نشان می‌داد که به امید یافتن مفرهای آزاد برای خصائص فردی خود به آمریکا می‌روند. نحوه بیان نمایشنامه احساسات لجام گسیخته و پیام آن نبوغ آزاد شده از همه قواعد بود. کلینگر در ارتشهای اتریش و روسیه خدمت کرد. با یکی از دختران کاترین کبیر ازدواج نمود، به استادی دانشگاه پرداخت و به صورت یکی از ستونهای کشور درآمد و مستقر شد.

«ویلهلم هاینه» با نوشتن رمانی به نام «آردنیگلو» نهضت ادبی آلمان را تکمیل نمود.

شور و شوق و مبالغه گوئیهای نهضت «هجوم و نبرد» آن را به عنوان نشانه بروز نوجوانی فکری و ندای اقلیتی که محکوم به رشد یافتن و آرام شدن است مشخص می داشت. این نهضت از پشتیبانی عمومی برخوردار نشد زیرا سنت و مردم پیوسته از یکدیگر پشتیبانی کرده اند.

پیشروان نهضت که در زمینه زندگی آلمان برای خود پایگاهی نیافتند با شاهزادگان از در صلح درآمدند و مانند فلاسفه فرانسه معتقد بودند که حکمرانان و روشنفکر رهبری آزادی فکری و اصلاحات اجتماعی را به عهده خواهند گرفت. «هردر»، «گوتته» و «شیلر» در دوران جوانی خود با این نهضت در تماس آمدند، خود را از شعله های سوزان آتش آن عقب کشیدند، چنگالهای خود را کوتاه و بالهای خود را جمع کردند و با احساس حق شناسی حمایت دوکهای خوش مشرب و ایما را پذیرفتند.

نگاهی به نمایشنامه «دون کارلوس» اثر شیلر

نمایشنامه «دون کارلوس» از آثار جوانی «شیلر» است. نخستین بار تا وسط پرده سوم در مجله «تالییا» در طی دو سال ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ انتشار یافت ولی در همان ضمن یعنی سال ۱۷۸۷ با اختلافات نسبتاً زیادی جداگانه به چاپ رسید. سپس دو بار دیگر در سالهای ۱۸۰۳ و ۱۸۰۴ بچاپ رسید. این چاپهای اخیر با متن های سابق از این جهت اختلاف دارد که مخصوصاً در قسمت دوم نمایشنامه مقداری از مطالب یا به کلی حذف گردیده یا تلخیص شده است.

ترجمه فارسی این نمایشنامه [ترجمه سید محمد علی جمالزاده، تهران، ۱۳۳۵ بنگاه ترجمه

و نشر کتاب] از روی همان چاپ ۱۸۰۴ به عمل آمده است. دون کارلوس منظوم است (بدون قافیه) ولی منثور آن نیز پس از وفات شیلر از طرف مدیر تئاتر هامبورگ موسوم به «البرشت» در سال ۱۸۰۸ به چاپ رسیده است.

در زمانی که شیلر این نمایشنامه را به رشته تحریر درآورد نویسندگان آلمانی که عموماً منسوب به همان سبک و طرز «هجوم و نبرد» بودند کوشش می نمودند که به آثار خود رنگ ملی بدهند و حتی المقدور از زیر بار قواعد و اصولی که در زمینه نمایشنامه نویسی در فرانسه معمول گردیده بود شانه خالی نمایند و به همین جهت است که در نمایشنامه «دون کارلوس» وحدتهای سه گانه «ارسطو»ئی [داستان، زمان و مکان] رعایت نگردیده است. اما اگر «شیلر» توانست که خود را از قید قواعد و اصول فرانسوی به کنار بدارد برعکس تأثیر «شکسپیر» و افکار او در سرتاسر «دون کارلوس» پدیدار است و ثابت می سازد که شیلر جوان سخت تحت نفوذ نابغه بزرگ ادبی انگلستان واقع گردیده است.

باید دانست که پیش از شیلر نویسندگان و شعرای دیگری مانند «اتوی» انگلیسی و «کامپسترون» و «لوفور» و «مرسیه» فرانسوی و «آلفییری» ایتالیائی همین موضوع «دون کارلوس» ولیعهد اسپانی را موضوع نمایشنامه خود قرار داده اند.

«دون کارلوس» چهارمین نمایشنامه ای است که به قلم «شیلر» جوان نوشته شده است. تحریر این نمایشنامه در موقعی انجام یافت که «شیلر» از یار و دیار خود دور افتاد و مهمان خانم با فضل و کمال ادب دوستی بود موسوم به «هانریت فون

و «لزوگن» که بلاشک در تحریر و تنظیم این نمایشنامه کمکهای فکری گرانبهایی به «شیلر» نموده است.

اولین آشنائی «شیلر» با داستان «دون کارلوس» به وسیله کتابی بوده است به عنوان «دون کارلوس، داستانی تاریخی» که در سال ۱۶۷۲ به قلم یکنفر کشیش موسوم به «سن رئال» در شهر آمستردام به چاپ رسیده بوده است ولی «شیلر» که برخلاف سابق دلبستگی بیشتری به حقایق امور پیدا نموده، یعنی علاقمند است که در باب اسپانی آن زمان و کیفیات و عوالم دربار پادشاهان آن کشور و عادات و رسوم و مردم آن سرزمین اطلاعات بیشتری داشته باشد تنها به کتاب مزبور قانع نشد و از منابع و مآخذ دیگری نیز درصدد جمع آوری معلوماتی که باید مصالح ساختمانی اثر جدیدش گردد برآمد.

خود «شیلر» نمایشنامه «دون کارلوس» را در آن تاریخ بهترین نمایشنامه خود خوانده است و از قراری که نوشته اند: «شیلر لیل و قهرمان نمایشنامه خود را چنان در ذهن خود وارد ساخته بود که گوئی با او می زیست و هیچگاه با هیچیک از قهرمانان خود بدین درجه همزیست نشده بود».

در نامه ای که از «شیلر» باقی مانده و در روز ۱۴ آوریل ۱۷۸۷ به دوست نازنین خود «راینولد» نوشته است می گوید: «در نسیم این بامداد دلکش فکر من ای دوست عزیز با شما باشد و با کارلوس خودم و به عقیده من هر اثر منظومه ای عبارت است از یک دوستی پرجوش و خروش و یا یک عشق پاک و افلاطونی نسبت به مخلوقی از مخلوقات ذهنمان». و باز در جای دیگر می نویسد: «شاعر پیش از آنکه قهرمان خود را

تصویر نماید و مجسم سازد باید او را قلباً دوست بدارد» و نیز در همین زمینه نوشته است: «من دون کارلوس را در قلب خود جای داده ام و با او در تمام اطراف و جوانب ناحیه «بوئر باخ» در گردش و سیروسیاحتم... بنا بر تشخیص من دون کارلوس روح «هاملت» اثر شکسپیر و خون و اعصاب «لایزو یتس» و ضربان نبض مرادارد».

زبان «شیلر» در «دون کارلوس» همان زبان گویا و فصیح و جوشان و آتشینی است که اختصاص به این شاعر جوان دارد و از آن جایی که تار و پود «دون کارلوس» با استبدادهای سیاسی و مذهبی و تعصبات کورکورانه و هولناکی بافته شده است برای شاعران جوان و دادخواه و انصاف پروری چون شیلر که به ملاحظه اوضاع وطنش با تمام قوای خود دشمن و بدخواه ظلم و اجحاف و استبداد بود میدان وسیع و مناسبی بود که بتواند آنچه را در دل دارد بر زبان جاری سازد و داد دادخواهی را بدهد و شاید به همین علت باشد که گاهی عبارت پیچیده به نظر می آید.

و یلهلم تل

این کتاب عبارت است از نمایشنامه «و یلهلم تل» که «شیلر» نویسنده و شاعر بزرگ آلمانی در سال ۱۸۰۴ میلادی به رشته نظم درآورده است. این نمایشنامه داستان تشکیل و مستقر شدن کشور سوئیس است در اوایل قرن چهاردهم میلادی، یعنی عهد و زمانی که مقارن است با استیلا و تسلط مغول بر خاک ایران.

و یلهلم تل کاوه آهنگر سوئیس است و سوئیسیها او را موثرترین عامل استقلال و آزادی



خانه گفته



خود می‌دانند و اهمیتی هم به ادعای مورخین در باب افسانه‌ای بودن «تل» نمی‌دهند و وجود «تل» را از هر موجود دیگری حقیقی‌تر و واقعی‌تر می‌دانند. داستان «تل» در ضمن نمایشنامه «ویلهم تل» به تفصیل بیان شده و «شیلر» از آنچه در میان مردم سوئیس و در کتابها و در افواه در باب اعمال و افعال و رفتار و کردار و حتی سخنان تل موجود و در دسترس بوده است هیچیک را فروگذار ننموده است و در اینجا به همین قدر اکتفا می‌شود که «تل» به مرد ساده و جوان رشیدی از اهالی ایالت «کانتون اوری» از سه کانتون اصلی و قدیمی سوئیس در کنار دریاچه‌ای که در شمال شرقی سوئیس به اسم «دریاچه چهار کانتون جنگلی» است معروف است و هرچند شکارچی و روستائی ساده‌ای بیش نبوده است به مناسبت شجاعت بی‌ریا و شهامت بی‌پروائی که قریب ۶۵۰ سال پیش در راه نبرد و مبارزه با دشمن بیگانه ابراز داشته و در کار استحکام مبانی استقلال وطن خود کمک بزرگی به هموطنان خویش نموده است هموطنانش تا ابد نام او را به عزت و احترام خواهند برد و مهر و محبت او را روزگاران دراز در گوشه قلب خود نگاهداشته و در آینده نیز نگاه خواهند داشت. نمایشنامه «ویلهم تل» از آغاز انتشار سخت مورد قبول هموطنان «شیلر» و حتی ممالک مجاور آلمان از قبیل فرانسه و ایتالیا قرار گرفت ولی در سوئیس که وطن «ویلهم تل» و صحنه واقعی آن داستان است حسن استقبال مخصوصی یافت.

در میان نمایشنامه‌های دیگری که به قلم «شیلر» موجود است شاید بتوان گفت «دوشیره

اورلئان» از حیث ساختمان و معماری و «عروسی مسینا» از لحاظ بلندی افکار و «والن اشتین» و «ماری استوارت» از حیث امانت در تاریخ محسناتی دارند که «ویلهم تل» ندارد و یا لااقل به قدر کفاف ندارند ولی رو بهمرفته شکی نیست که این نمایشنامه اخیر بهترین شاهکار «شیلر» به شمار می‌آید چون «شیلر» در هیچیک از نمایشنامه‌های دیگر خود تا به این درجه رعایت خرده‌بینی و حقیقت‌جویی را نکرده است و با آنکه شخصاً سوئیس را هرگز ندیده بود و وطن «ویلهم تل» و هموطنان او را نمی‌شناخت به قدری در توصیف جزئیات طبیعی آن سرزمین و در تشریح اخلاق و رسوم و عادات اهالی آن و جزئیات امور و قضایا به طوریکه کاملاً با حقیقت و واقعیت موافق باشد کوشش نموده و سعی و مجاهدت مبذول داشته که انسان پس از دیدن و یا خواندن و مطالعه نمایشنامه «ویلهم تل» چنان تصور می‌کند که در آن مملکت بوده و با مردم سوئیس در آن دوره آشنائی کامل حاصل نموده است.

راهزنان و توطئه فیسکو

«شیلر» شب و روز برای نوشتن این نمایشنامه کار می‌کرد و آنچه می‌نوشت برای دوستانش می‌خواند و این کار تا سال ۱۷۸۰ یعنی انجام خدمت سربازیش ادامه داشت و در این سال کتاب خود را به چاپ رساند و در ششم مه ۱۷۸۱ بدون ذکر نویسنده منتشر کرد، زیرا آن روزها مضمون این داستان برای طبقه اشراف خوش آیند نبود و حتی در لحظات آخر چندین صفحه را تغییر داد و به علاوه مدیر تئاتر هم پس از مطالعه نمایشنامه از او تقاضای اصلاحات مجدد

نمود. این تغییرات کار دشواری بود و باعث اتلاف وقت شاعر جوان شد، بالاخره روز موعود یعنی ۱۳ ژانویه ۱۷۸۲ نمایشنامه «راهزنان» برای اولین بار نمایش داده شد.

اولین انتقادی که از این نمایشنامه شد ظهور یک «شکسپیر» آلمانی را در تاریخ ادبی آلمان نوید می داد. زیرا این داستان حاکی از احساسات و جوش و خروش جوانی و تمایلات آزادیخواهانه و از طرف دیگر سراسر آمیخته با طوفانهای سهمگین خشم و غضب بود.

در میان عبارات و سخنانی که «شیلر» از زبان قهرمانان راهزن ادا می کند تقریباً همان نغمه ای را می شنویم که «گوته» و «کریستن برگ» و «کلینگر» و «لایزوتیس» در آثار خود آغاز کرده بودند حتی طنین صدای «روسو» در این نمایشنامه دیده می شد.

کینه و بغض نسبت به فرهنگ و اجتماع و تمدن و قانون و سیاست و از طرف دیگر عشق به طبیعت و آزادی و انسانیت نهایت درجه در این کتاب مشاهده می شود. البته تاثیر هنری و فکری شکسپیر نیز به چشم می خورد. «کارل» قهرمان این درام است اما نباید از نظر دور داشت که عامل اساسی این داستان «فرانس» می باشد. اعمال «کارل» ارتباطی با اراده «فرانس» ندارد. «فرانس» می خواهد ارباب و صاحب اختیار باشد و حق حاکمیت پدر را که فقط به «کارل» می رسد غضب کند و از به کار بردن هیچ وسیله ای برای مظنون ساختن برادرش خودداری نمی کند. خدعه و تزویری که به کار می برد انگیزه طرد «کارل» از خانواده و پدر می شود. «کارل» عنان گسیخته و مطرود

می خواهد بازگردد اما چون روح او را تحقیر و لگد کوب کرده اند عصیان می کند».

گناه از کیست؟ از پستی و ذالت و دورویی اجتماع و سختگیری قانون!

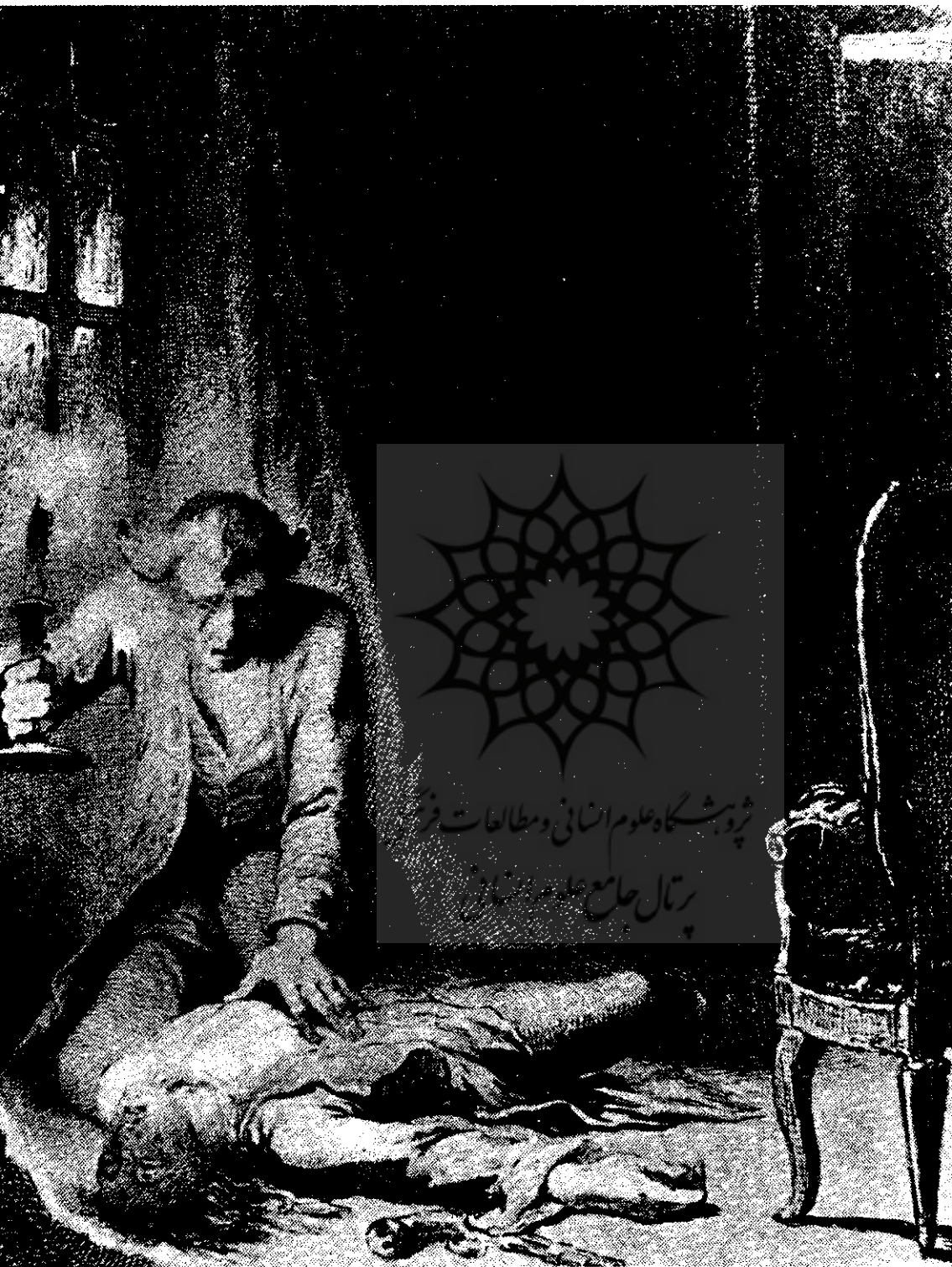
نمایشنامه «توطئه فیسکو» که در سال ۱۷۸۳ به چاپ رسید در ژانویه ۱۷۸۴ در تئاتر شهر «مانهایم» به معرض نمایش گذارده شد. با اینکه بین این نمایشنامه و اثر «مارکی دیدمار» راجع به سوء قصد ۱۵۴۷ و ۱۶۱۸ که بر ضد قدرت و تسلط و نفوذ «دوریا» ها در «ژن» می باشد هیچگونه رابطه تاریخی دیده نمی شود ولی مثل این است که شیلر الهامات خود را از اثر «ماسکاردی» گرفته باشد.

«اگمنت» اثر گوته

«اگمنت» قهرمان نمایشنامه از امرای ناحیه «گلدرن» یکی از ایالات شمال هلند است در زمانی که «اگمنت» قهرمان این نمایشنامه می زیسته هلند تحت نفوذ اسپانیا یعنی زیر سلطه سلاطین سلسله هابسبورگ بوده است. بر اثر ظهور «لوتر» آلمانی و «کالون» سویسی و «ملانشتون» آلمانی که هر سه مجدد دین مسیح بودند بسیاری از مردم کشورهای اروپا مخصوصاً مردم درس خوانده و بعضی از کشیشان و اشراف به مذهب پروتستان گرویدند. از همان آغاز نهضت تجدید دین مسیح بسیاری از پیروان مذهب جدید از بزرگان و نجیب زادگان و علما در اسپانیا و نقاط دیگر اروپا به واسطه اقدامات کشیشان متعصب و همراهی و تائید فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا از سلسله هابسبورگ در زندان به انواع عقوبتها تسلیم شدند و بر خرمن آتش جان دادند.



گفته در فرانکفورت



پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایه علمی و پژوهشی

میرگ ویرتو - اثر گونگه

«گوته» در نامه‌ای به «فریدریش هاینریش یا کوبی» در تاریخ ۲۲ اوت ۱۷۷۴ درباره خود چنین می‌نگارد:

«ببین عزیز من! آثار قلمی من از ابتدا تا انتها واقعاً عبارت از این است که به جهان پیرامون خودم به وسیله جهان درون شکل و هیئت دهم. همین جهان ضمیر همه چیز را به تندی و نیرومندی می‌گیرد و با هم می‌پیوندد همه را خمیر می‌کند و می‌ورزد و در قالبهای تازه می‌ریزد یعنی جهانی از نومی‌سازد و این آفرینندگی نیز رازی است که من بدان دست یافته‌ام و بر مردم یاوه گومستور می‌دارم».

چون «گوته» از سال ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۵ که نوشتن این نمایشنامه را آغاز کرده است کاملاً در زندگی ادبی زمان خود شرکت داشته و با ادبای دیگر همکاری می‌کرده است به وسیله نمایشنامه اول خود «گوتس» با یک ضربه در میان ملت خود معروف گردید و بارمان «ورتر» یکبار در اروپا مشهور شد و چون خود نیز مانند «اگمنت» قهرمان نمایشنامه‌اش دارای استعدادی بوده است که مردم را جذب می‌کرده و علاوه بر این مورد علاقه هنری آنها قرار گرفته است هیچوقت آرام نمی‌نشسته و به نوشتن آثار ادبی مشغول و مدام در راه تکامل خود کوشا بوده و مانند قهرمانان نمایشنامه‌اش به سرنوشت خود اعتماد کامل داشته است.

از این رو می‌توان نمایشنامه «اگمنت» را کاملاً نتیجه تکامل روحی «گوته» در سالهای اول زندگی ادبی وی تا سال ۱۷۸۷ که از ایتالیا برگشت دانست. زیرا که هم اثری از «هجوم و نبرد» در آن مشهود است، هم اثری از شغل

درباری او که در چند مجلس از قبیل گفتگوی میان «اگمنت» و «رانژ» و گفتگوی میان «اگمنت» و «آلبا» پیداست و هم آزادیخواهی سطحی مردم و قابلیت انعطاف آنها به وسیله عوامفریبان را در چند مجلس آن می‌توان دید و باید دانست که اینها همه را سالها پیش از انقلاب فرانسه نوشته است.

در هر یک از پرده‌ها و مجلسها بلکه در هر یک از قهرمانان و اشخاص که در این نمایشنامه ساخته و پرداخته است دوره‌ای از حیات شاعر در ضمن دوازده سال یعنی از سال ۱۷۷۵ تا سال ۱۷۸۷ و خصوصیات افرادی که به نحوی تحت تاثیر آنی واقع بوده است دیده می‌شود.

«اگمنت» از لحاظ سرنوشت و رفتار و تسلیم به سرنوشت و خوشباوری به مردم کاملاً شبیه به خود اوست. هم چنین هیکل «فردیناند» پسر «آلبا» جنبه‌ای از احوال او را دارد.

این نمایشنامه به حدی جلوه‌گاه حالات جوانی شاعر است که خود همیشه با خواندن آن به یاد ایام جوانی می‌افتاده و خاطرات گذشته را تازه می‌کرده است. از این جهت است که هنوز این نمایشنامه مقام خود را در ادبیات آلمان نگاه داشته و کهنه نمی‌شود و مخصوصاً وسیله تحریک احساسات جوانان آزادیخواه و افسران و افراد نظامی است.